

برخی از هم‌سانی‌های واژگانی خسرونامه و دیگر سروده‌های عطار

۱۵۹-۱۸۶

چکیده: تردید در انتساب خسرونامه به عطار نیم سده است که به طور جدی در پژوهش‌های ادبی فارسی مطرح شده است و طرفدارانی دارد. از همان نخست پژوهشگرانی مخالف این تردید بوده‌اند و این منظومه را از آثار مسلم عطار شمرده‌اند. برخی از پژوهشگران نیز قاطعانه هر گونه ارتباط خسرونامه را با عطار رد کرده‌اند. صرف نظر از سندهای کهن که اصالت خسرونامه را نشان می‌دهد و مخالفان انتساب کمتر بدان توجه کرده‌اند، زبان این اثر نیز نشانه خوبی است که پر درستی انتساب آن به عطار گواهی می‌دهد. اغلب کاربردهای زبانی برجسته‌ای که زبان عطار را از زبان دیگر شاعران متمایز می‌کند در خسرونامه نیز دیده می‌شود. در بررسی‌های سبک‌شناسانه و سنجشگرانه میان دو اثر، ممکن است چند کاربرد مشابه را بتوان به خاستگاه جغرافیایی یکسان یا تقلید و تتبع ارتباط داد. اما تجمع انبوه ویژگی‌های گوناگون زبانی در دو اثر را به سختی می‌توان به موارد یادشده نسبت داد. از هم‌سانی‌های زبانی میان خسرونامه و مصیبت‌نامه و الهی‌نامه و منطق‌الطیر و اسرارنامه و دیوان عطار نتیجه‌ای جز آن نمی‌توان گرفت که سراینده همه این آثار یک نفر بوده است؛ فریدالدین عطار نیشابوری. در مقاله حاضر مهم‌ترین هم‌سانی‌های واژگانی خسرونامه و دیگر آثار عطار نشان داده شده است و از آن‌جا که برخی از ویژگی‌های زبانی مهم در ویراست موجود از خسرونامه (به تصحیح سهیلی خوانساری) بر اثر تحریف‌های بسیار از میان رفته است، برای یافتن اصل سخن شاعر، در موارد خاص به نسخه پاریس (نگاشته ۶۹۶ق) استناد شده است.

کلیدواژه: خسرونامه، گل و هرمز، عطار نیشابوری، مسأله انتساب، سبک‌شناسی، هم‌سانی‌های زبانی، لغات مشترک، تصحیح متن.

تقدیم به دانشور ارجمند دکتر مهدی کمالی

Some Lexical Similarities between Khosronamah and other Attar Poems

Vahid Eidgah Turghabeh

Abstract: Doubts in the attribution of Khosrownameh to Attar are half a century old and have been seriously raised in Persian literary studies and have supporters. From the very beginning, researchers have been against this doubt and considered this poem to be one of the definitive works of Attar. Some researchers have categorically rejected any connection between Khosrownameh and Attar. Regardless of the old documents that show the authenticity of Khosrownameh which the opponents of its authenticity paid less attention to it, the language of this work is also a good sign that proves the correctness of its attribution to Attar. Most of the outstanding linguistic features that distinguish Attar's style from other poets can also be seen in Khosrownameh. In the stylistic studies between the two works, it is possible to relate some similar usages to the same geographical origin or imitation, but the accumulation of various linguistic features in the two works can hardly be attributed to the mentioned cases. From the linguistic similarities between Khosronamah, Musibatanamah, Elahinameh, Mantiq al-Tayr, Asrarnameh, and Attar's Divan, one can only conclude that the composer of all these works was one person: Farid al-Din Attar Neishaburi. In this article, the most important lexical similarities of Khosrownameh and other works of Attar have been shown, and since some important linguistic features have been lost in the existing edition of Khosrownameh (edited by Soheili Khansari) due to many distortions, in order to find the original words of the poet, in certain cases, the Paris version is cited.

Keywords: Khosronamah, Gol va Hormuz, Attar Neishabouri, the issue of attribution, stylistics, linguistic similarities, common words, text correction.

بعض تشابهات الألفاظ بين الخسرونامة وباقي قصائد العطار
وحيد عيدگاه طرغبه اي

الخلاصة: منذ نصف قرن والحديث عن الشك في انتساب الخسرونامة إلى العطار يُطرح مجدّية في البحوث الأدبية الفارسية، ولا يخلو ذلك من المؤيدين. ومنذ بداية هذا الأمر كان هناك من المحققين من يخالف هذا التشكيك معتبراً هذه المنظومة من آثار العطار الأكيده. إلا أن البعض من المحققين أيضاً يصرون على نفي أي ارتباط للخسرونامة بالعطار.

وبعض النظر عن الوثائق القديمة التي تشير إلى أصالة الخسرونامة والتي قلما أعارها المخالفون لانتسابها إلى العطار ما تستحقه من الاهتمام، فإن لغة هذه المنظومة أيضاً تعتبر علامة ممتازة تؤيد صحة انتسابها إلى العطار.

إن أغلب وأبرز التوظيفات اللغوية التي تميز لغة العطار عن لغات غيره من الشعراء يمكن مشاهدتها في الخسرونامة أيضاً. إن القيام بالتدقيق في نتائج من جهة الأسلوب ومقارنتها مع بعضهما يمكن أن يقود إلى اكتشاف عدد من الاستعمالات المتشابهة التي يمكن إرجاعها إلى اتحاد المنشأ الجغرافي أو التقليد أو التتبع، لكن تكاد هذا العدد الكبير من الاصطلاحات اللغوية المختلفة في أكثرين من الآثار فهو ما لا يمكن إرجاعه ببساطة إلى هذه العوامل المذكورة.

إن هذا التشابه اللغوي بين الخسرونامة والمصيبة نامة والإلهي نامة ومنطق الطير والأسرانامة وديوان العطار لا يمكن أن يقود إلا إلى القول بأن ناظم كل هذه الآثار هو شخص واحد، ألا وهو فريد الدين العطار النيشابوري.

والمقال الحالي يشير إلى أهم المفردات المتشابهة المستعملة في الخسرونامة وباقي آثار العطار. ولما كانت بعض الامتيازات اللغوية المهمة قد غابت عن الأنظار في التحرير الموجود من الخسرونامة (وهو تصحيح السهيلي الخوانساري) نتيجة لما حصل من التحريفات العديدة، لذا قام كاتب المقال في بعض الموارد الخاصة بالرجوع إلى نسخة باريس (المكتوبة سنة ٦٩٦ هجرية) للوصول إلى أصل كلام الشاعر.

المفردات الأساسية: الخسرونامة، گل و هرمز، العطار النيشابوري، مسألة الانتساب، الأسلوب، التشابه اللغوي، المفردات المشتركة، تصحيح النص.

درآمد

چنان‌که می‌دانیم، برخی از معاصران در انتساب خسرونامه به عطار تردیدهایی را مطرح کرده‌اند و پاره‌ای از نشانه‌های متنی و قرینه‌های برون‌متنی را بر بی‌اصالتی کتاب گواه گرفته‌اند (شفیعی کدکنی ۱۳۸۰، صص ۳۸-۳۹، ۸۶-۸۸، ۹۹-۱۰۱). از سوی دیگر، برخی از پژوهشگران با به دست دادن سندهای کهن و آوردن مثال‌هایی که دلایل ردّ انتساب را ابطال می‌کند نشان داده‌اند که انتساب مورد بحث هیچ اشکالی ندارد (O'Malley, p. 227). از جمله دلیل‌هایی که موافقان این انتساب مطرح کرده‌اند وجود شباهت‌های انکارناپذیر میان خسرونامه و آثار مسلم عطار است.

درست است که درباره‌ی این شباهت‌ها در میان بحث‌های منتشرشده مطالبی به چشم می‌خورد اما هرگز به طور مفصل به این شباهت‌ها و به ویژه شباهت‌های زبانی پرداخته نشده است. البته از دل برخی از منابع، بی‌آن‌که بدین قصد نوشته شده باشند می‌توان به بسیاری از این شباهت‌ها پی برد. برای نمونه، کافی است که به کتاب فرهنگ نوادر لغات و ترکیبات و تعبیرات آثار عطار نیشابوری رجوع کنیم و حضور معنی‌دار شواهد خسرونامه را در کنار شواهد خاص سروده‌های عطار ببینیم؛ هرچند که مؤلف کتاب، خود باور داشته است که خسرونامه سروده عطار نیست (اشرف‌زاده ۱۳۷۴، ص ۷).

از جمله اشتراکات زبانی‌ای که پژوهشگران در میان خسرونامه و دیگر آثار عطار یافته‌اند نمونه‌هایی چون کار افتادن، بلایه، زمین رفتن و به آخر می‌توان یاد کرد (مالمیر ۱۳۹۰، صص ۱۷-۱۸) که اگرچه به تنهایی تعیین‌کننده نیست بی‌اهمیت هم نباید انگاشته شود. همچنین از کاربرد مشترک لغت چکاده در خسرونامه و دیگر آثار عطار سخن گفته‌اند (O'Malley, p. 219) که با توجه به آن‌که در دیگر متن‌ها شاهدی مشابه برای آن نیافته‌اند (Ibid) و اگر یافته شود هم نادر است، مهم به نظر می‌رسد.

سزاوار توجه است که برخی از ویژگی‌های زبانی اصیل و مرتبط با سبک عطار به علت تحریف‌های فراوان در متن چاپی خسرونامه از میان رفته است، مانند بیت زیر که واژه روا در آن به صورت معمول خوانده می‌شود:

روا باشد انا الله از درختی چرا نبود روا از نیک‌بختی

(عطار ۱۳۳۹، ص ۷).

اما اگر به نسخه پاریس که کهن‌ترین دست‌نویس متن است بنگریم، درمی‌یابیم که یکی از پربسامدترین ویژگی‌های آوایی زبان عطار در بیت مورد نظر وجود داشته است که عبارت است از کوتاه شدن مصوّت بلند پیش از یک هجای بلند. به سخن دیگر، رواست را باید بر وزن روست خواند:

رواست ائی انا الله از درختی چرا نبود روا از نیک‌بختی

(عطار ۶۹۶ ق، گ ۵، ر).

همچنین پیدا است که صورت کامل جمله عربی به‌کاررفته در بیت مورد نظر «ائی انا الله» بوده است مطابق با سوره قصص.

گفتنی است که نویسش مورد نظر در نسخه بدل «نو» (نورانی وصال) در پانویس متن چاپی آمده است اما وارد متن نشده است^۱ (عطار ۱۳۳۹، ص ۷، پانویس).

همچنین است لغت برغ/ برق به معنای بند آب (نفیسی ۱۳۲۰، ص ۱۳۶) که در متن چاپی به برف دگرگشته شده است:

همه خلق جهان را خواب برده / تو را گویی که برفیست آب برده

(عطار ۱۳۳۹، ص ۷۵).

صورت درست چنین است: تو را گویی که برغست آب برده (عطار ۶۹۶ ق، گ ۴۷ پ).

در این نویسش، «تو را گویی که برغست آب برده» یعنی «گویی که برغ تو را آب برده است» و این که بیت مورد نظر را در برخی از منابع شاهد لغت برغست دانسته‌اند (نفیسی ۱۳۲۰، ص ۱۳۷) نتیجه خوانش نادرست آن است.

دیدیم که تکیه بر متن چاپی خسرونامه و منابع مبتنی بر آن ما را از رسیدن به برخی از آگاهی‌های سبکی و زبانی مربوط به اثر دور می‌سازد. البته از آن جا که شماری از صفحه‌های نسخه پاریس نونویس است نمی‌توان بدین دست‌نویس نیز اعتماد کامل کرد. در چنین مواردی باید از ضبط‌های متن و پانویس نسخه چاپی کتاب (ویراست سهیلی خوانساری) بهره جست.

نیز باید در نظر داشت که برای نتیجه‌گیری درباره اصلت متن بایسته است که داده‌های زبانی و سبکی را در کنار هم در نظر بگیریم؛ وگرنه یافته‌های ما حجیت و معنی‌داری خود را از دست می‌دهند. اگر از میان اشتراکات لفظی و معنایی فراوان خسرونامه و دیگر منظومه‌های عطار چندتایی را تک‌تک و جداگانه در نظر بگیریم و احیاناً به نمونه‌های مشابه آن‌ها در آثار دیگران بربخوریم ممکن است دچار این نتیجه‌گیری نادرست شویم که بررسی سبکی نمی‌تواند چیزی را درباره انتساب اثر اثبات کند زیرا فلان ویژگی در شعر دیگر شاعران نیز هست. حال آن که مهم یک یا چند ویژگی مشترک نیست. همه ویژگی‌ها در کنار هم معنی‌دار و تعیین‌کننده خواهند بود.

۱. ضبط‌های درست این نسخه که با نسخه پاریس سخت نزدیک است در بسیاری از موارد به پانویس برده شده است.

هم سانی ها

آب بر جگر بودن / داشتن / ماندن

این تعبیر جز در دیوان و الهی نامه و منطق الطیر و مصیبت نامه (عطار ۱۳۸۶، صص ۵۹۲، ۶۴۰، تعلیقات؛ عطار ۱۳۸۴، ص ۵۶۵، تعلیقات؛ اشرف زاده ۱۳۷۴، ص ۱۲)، در خسرونامه نیز دیده می شود: به شب در یک زمان خوابش نبودی / به جز خون بر جگر آبش نبودی (عطار ۱۳۳۹ ص ۲۵۸)

آب دندان

این صفت که معمولاً درباره حریف و شاهد و لعبت و بت و مانند آن به کار می رفته است افزون بر دیوان و منطق الطیر (عطار ۱۳۸۴، ص ۵۶۹، تعلیقات؛ عطار ۱۳۹۷، ص ۸۶، مقدمه) در خسرونامه نیز چندین شاهد دارد:

حریفی زهره طبع و آب دندان / چو خورشید آتشین چون صبح خندان
حریف آب دندان دل افروز / مکن بدمستی امشب همچو آن روز
سلام من بر آن یاقوت خندان / که اوست الحق حریفی آب دندان
(عطار ۱۳۳۹، صص ۱۰۲، ۶۹، ۱۶۴)

لبش کرده به دو یاقوت خندان / دهن بند بتان آب دندان
چمن از هر طرف چون نخل بندان / نموده لعبتان آب دندان
زلعل شاهدان آب دندان / شده می همچو گل در جام خندان
(همان، صص ۲۰۵، ۲۳۳، ۲۴۰؛ اشرف زاده ۱۳۷۴، ص ۱۶)

آب سیاه / سیه

شاهد های این تعبیر را در منطق الطیر و مصیبت نامه نشان داده اند (عطار ۱۳۸۴، ص ۴۹۸، تعلیقات؛ عطار ۱۳۸۶، ص ۵۸۱، تعلیقات). بر آن ها می توان شاهد های خسرونامه را افزود:

یکی آب سیه در گوش رفته / یکی بر سر یکی بر دوش رفته
یکی آب سیه در راه آمد / وز او دود کبود آن گاه آمد
(عطار ۱۳۳۹، صص ۲۱۲، ۲۸۷)

جهان افروز و همراهان هرمز / از آن آب سیه گشتند عاجز
(همان، ص ۲۸۷؛ اشرف زاده ۱۳۷۴، ص ۱۸)

آغشته

کاربرد این واژه را به معنای مضطرب و آشفته و سرگشته در دیگر آثار عطار نشان داده اند (عطار ۱۳۸۴، صص ۷۸۲-۷۸۳، ۷۱۷، تعلیقات؛ عطار ۱۳۸۶، ص ۷۷۰، تعلیقات).

در خسرونامه نیز به همین سان به کار رفته است:

میان اشک از او آغشته تر شد به پای افتاد و زو سرگشته تر شد

(عطار ۱۳۳۹، ص ۲۷۸)،

بدیدار از تو قانع گشته ام من تو می دانی که چون آغشته ام من

(همان، ص ۱۷۸).

اوفگندن / اوفگندن

این فعل در آثار عطار چندین بار به کار رفته است:

صد هزاران سایه در خاک اوفگند / پس نظر بر سایه پاک اوفگند

(عطار ۱۳۸۴، ص ۲۸۱؛ نیز نک ص ۲۸۷، بیت ۱۲۲۱، ص ۳۵۰، بیت ۲۶۳۱)

آن یکی را در نهادند اوفگند / وان دگر را بسته در بند اوفگند

(عطار ۱۳۸۶، ص ۱۲۳؛ نیز نک ص ۳۴۰، بیت ۴۷۸۴، ص ۴۲۱، بیت ۶۵۲۱)

کمند زلف در خاک اوفگنده / به لب شوری در افلاک اوفگنده

(عطار ۱۳۸۷، ص ۱۹۱؛ نیز نک ص ۱۹۴، بیت ۱۹۲۱، ص ۳۰۱، بیت ۴۲۰۴، ص ۴۱۱، بیت ۶۶۶۵)

یک پرتو اوفگنده جهان گشته پر چراغ / یک تخم کشته این همه پر بار آمده

(عطار ۱۳۹۷، ص ۷۱۴، بیت ۱۲؛ نیز نک ص ۱۳۰، بیت ۱۲، ص ۲۳۳، بیت ۲، ص ۶۴۷، بیت ۵۹)

این است شاهدهای آن در خسرونامه:

هوا در تَف و در سوز اوفگندت / چه بدبختی بدین روز اوفگندت

زمانی پرده بر ماه اوفگندی / زمانی سنگ بر شاه اوفگندی

مرا تا دل در این کوی اوفگندست / سرشکم بخیه بر روی اوفگندست

سخنهای زان چو آب زر بلند است / که روی من بر آن عکس اوفگندست

گلی را خار در راه اوفگنده / تو بی او فرش بر ماه اوفگنده

(عطار ۱۳۳۹، صص ۸۲، ۱۸۲، ۲۰۸، ۳۳۰، ۳۴۳)

بخیه با (یا بر) روی اوفگندن / انداختن

این عبارت فعلی که در منطق الطیر دو شاهد برای آن به دست داده اند (عطار ۱۳۸۴، ص ۴۵۲، تعلیقات) در خسرونامه نیز شاهد دارد (اشرف زاده ۱۳۷۴، ص ۸۱؛ نیز بنگرید به مدخل قبلی، بیت سوم)

برغ را آب بردن

برغ / برق به معنای سد کوچکی در برابر جریان آب جوی در آثار عطار چند بار به کار رفته است (عطار ۱۳۸۶، صص ۴۹۱-۴۹۲، ۶۸۸، تعلیقات؛ عطار ۱۳۸۷، ص ۷۰۷، تعلیقات؛ اشرف زاده ۱۳۷۴، ص ۹۲). عبارت فعلی «برق را آب بردن» نیز در آثار عطار شاهد دارد (عطار ۱۳۸۴، ص ۵۵۹، تعلیقات)، از جمله در این بیت مصیبت نامه:

رعد را تسبیح آورده به جوش / آب برده برقش آورده خروش
(عطار ۱۳۸۶، ص ۱۲۴).

همین کاربرد را در بیت زیر از خسرونامه نیز می بینیم:

همه خلق جهان را خواب برده / تو را گویی که برغست آب برده
(عطار ۶۹۶ ق، گ ۴۷ پ؛ قس اشرف زاده ۱۳۷۴، ص ۹۳، برغ به جای برغ).

به پستی / بر پستی

این تعبیر که در الهی نامه و منطق الطیر و مصیبت نامه به کار رفته است (عطار ۱۳۸۴، صص ۵۰۷-۵۰۸، تعلیقات؛ عطار ۱۳۸۶، ص ۵۶۳، تعلیقات؛ عطار ۱۳۸۷، ص ۶۱۴، تعلیقات)، در خسرونامه هم شاهد دارد:

به پستی چنان مْهری که بر پشت / تو داری می شکافی مه به انگشت
به پستی تو عمری کار کرده / ز شوق روی در دیوار کرده
(عطار ۱۳۳۹، صص ۱۴، ۳۹۷)

به پهنا

این تعبیر افزون بر دیوان (اشرف زاده ۱۳۷۴، ص ۱۰۷)، در مصیبت نامه نیز به کار رفته است:
در نکورویی کسی همتا نداشت / شد ز پهنا سروکان بالا نداشت
(عطار ۱۳۸۶، ص ۲۵۰).

و همچنین در خسرونامه:

به پهنا بازگردیم از سر کوه / که تا ببریده گردد چنبر کوه
(عطار ۱۳۳۹، ص ۲۹۲)

به مویی

این تعبیر قیدی در آثار عطار چندین بار به کار رفته است (عطار ۱۳۸۷، ص ۵۲۴، تعلیقات؛ عطار ۱۳۹۲، ص ۳۳۶، تعلیقات)، از جمله در خسرونامه:

سرنامه به نام پادشاهی / که بی نامش به مویی نیست راهی
چو مویم در غم آن موی مشکین / به مویی در نمی‌آید تو را این
تنم گرچه چو مویی می‌نماید / ولی با تو به مویی در نیاید
(عطار ۱۳۳۹، صص ۱۵۱، ۳۳۶، ۳۳۷)

چو مویی شد تن من از نزاری / به مویی می‌نیابم از تو یاری
به مویی گرز تو یاریم بودی / چو مویت کی نگوئیم بودی
به مویی دل ده این بی‌خوشتن را / که قوت باشد از مویی رسن را
اگر باشی به مویی دستگیرم / برون آری چو مویی از خمیرم
ز باریکی به مویی نیست زورم / که من مویی میان بسته چو مورم
(همان، ص ۳۳۷)

مرا گرچه به مویی راه هم نیست / ز بیداد توام یک موی کم نیست
(همان، ص ۳۴۰)

بی‌آگه / بی‌آگاه

این صفت به معنای بی‌خبر در آثار عطار شاهدهایی دارد (عطار ۱۳۸۴، صص ۵۸۵-۵۸۶، تعلیقات؛ عطار ۱۳۸۶، ص ۷۰۱، تعلیقات؛ عطار ۱۳۸۷، صص ۵۳۲، ۵۹۱، تعلیقات؛ عطار ۱۳۹۲، ص ۲۵۰، تعلیقات؛ اشرف‌زاده ۱۳۷۴، ص ۱۲۱)، از جمله در خسرونامه:
گلش گفت ای شده بی‌آگه از من / من اینم تو برو بگزین به از من
(عطار ۱۳۳۹، ص ۱۰۶)

بیرون

این واژه در حالت اضافی به معنای «به غیر از» در شعر عطار شاهدهایی دارد (عطار ۱۳۸۴، ص ۵۴۳، تعلیقات؛ عطار ۱۳۸۶، ص ۴۸۹، تعلیقات)، از جمله در خسرونامه:
مشو در خون خویش و خون من تو / یکی دیگر گزین بیرون من تو
درون جانی ای در خون جانم / ندانم جز تو کس بیرون جانم
(عطار ۱۳۳۹، صص ۹۴، ۱۲۵)

پای گاو در میان بودن

این تعبیر افزون بر الهی‌نامه (عطار ۱۳۸۷، ص ۶۷۰)، در خسرونامه نیز به کار رفته است:
نمی‌افکند جوشن بیم آن بود / ولیکن پای گاوی در میان بود
(عطار ۱۳۳۹، ص ۴۰؛ اشرف‌زاده ۱۳۷۴، ص ۱۳۷)

پری جفت

این تعبیر نادر افزون بر مصیبت‌نامه (عطار ۱۳۸۶، ص ۵۳۶)، در خسرونامه نیز به کار رفته است:
چو مردم در بر جفتی طرب کن / پری جفتی مگر جفتی طلب کن
(عطار ۱۳۳۹، ص ۱۳۰)

در توضیح این کاربرد چنین گفته‌اند:

«فقط در آثار عطار دیده‌ام و در خسرونامه منسوب به او» (عطار ۱۳۸۶، ص ۵۷۹، تعلیقات).

پس‌رو و پس‌روی

این دو لغت به جای پیرو و پیروی در شعر عطار بارها به کار رفته است (عطار ۱۳۸۴، ص ۵۶۳، تعلیقات؛ عطار ۱۳۹۲، ص ۴۴۶، تعلیقات)، از جمله در خسرونامه:
چو خورشیدی جهان را خسرو آمد / که نه معصوم پاکش پس‌رو آمد
یکی زنگی در آمد پیش خسرو / گرفتش دست خسرو گشت پس‌رو
برون از شهر باغی داشت خسرو / که در خوبی بهشتش بود پس‌رو
بیاید پیش من خسرو پگاهی / ز گلرخ پس‌رو خود کرده ماهی
(عطار ۱۳۳۹، صص ۲۵، ۱۷۰، ۲۳۱، ۲۵۳؛ اشرف‌زاده ۱۳۷۴، ص ۱۴۹)

چو شاه آگاه شد از درد خسرو / به درد خسروش دل گشت پس‌رو
وداعش کرد حلی شاه خسرو / جهان‌افروز شه را گشت پس‌رو
بر آن حصن قوی بر رفت خسرو / جوانمردانش در پی گشته پس‌رو
زهی شادی که آن شب داشت خسرو / چه غم باشد کسی را ماه پس‌رو
به آخر چون کفن پوشید خسرو / گلش شد تا به گنبدخانه پس‌رو
(همان، صص ۲۷۰، ۲۸۴، ۲۹۵، ۳۶۷، ۳۸۱)

پشتاپشت

به جز مختارنامه و منطق الطیر و مصیبت‌نامه (عطار ۱۳۸۶، صص ۵۳۲-۵۳۳؛ عطار ۱۳۸۴، ص ۴۶۲، تعلیقات)، این کلمه در خسرونامه نیز به کار رفته است:

خرد با باده پشنتاپشت می رفت / دل از سینه به سرانگشت می رفت
(عطار ۱۳۳۹، ص ۲۴۴؛ نیز نک اشرف زاده ۱۳۷۴، ص ۱۴۹)

پشت و روی

این ترکیب که در مختارنامه و منطق الطیر و مصیبت نامه به معنای باژگونه به کار رفته است (عطار ۱۳۸۴، ص ۴۷۲؛ تعلیقات؛ عطار ۱۳۸۶، ص ۵۹۴، تعلیقات) در خسرونامه نیز دیده می شود:
نیم زان ها که آرم روی بر پشت / که کار پشت و روی تو مرا کشت
(عطار ۱۳۳۹، ص ۱۹۵)

پشم درکشیدن

این کنایه به معنای طرد کردن (اشرف زاده ۱۳۷۴، ص ۱۵۱) یا بی اعتبار کردن، افزون بر منطق الطیر (عطار ۱۳۸۴، ص ۶۸۶، تعلیقات)، در خسرونامه هم به کار رفته است:
چو پنبه تا تو در اطلس رسیدی / چو کرم پبله پشتم درکشیدی
(عطار ۱۳۳۹، ص ۱۲۰)

پل از آن سوی رود بودن

افزون بر الهی نامه، دیوان و مصیبت نامه (عطار ۱۳۸۶، ص ۶۴۹، تعلیقات؛ عطار ۱۳۸۷، ص ۵۵۶)، در خسرونامه نیز بدین تعبیر برمی خوریم:
ولی بر بحر هرگز پل نبودست / مگر گویی پلی زان سوی رود است
(عطار ۱۳۳۹، ص ۲۴۷؛ اشرف زاده ۱۳۷۴، ص ۱۵۳)

از پل برون شدن / به پل بیرون شدن

این دو تعبیر نیز از تعبیرهای مورد علاقه عطار است و در آثار او نمونه ها دارد (اشرف زاده ۱۳۷۴، صص ۳۸، ۱۰۶-۱۰۷)، از جمله در خسرونامه:

به یک باره دلم از بس که خون شد / به پل بیرون نشد از پل برون شد
کجا باور کند دایه ز گل این / کجا بیرون شود با من به پل این
سرش درگشت و چشمش رود خون شد / کجا با دایه آن از پل برون شد
نمی دید از پس دز پاسداری / به پل بیرون شدش بس روزگاری
چو پل بستند کز پل خون نمی شد / چرا آن خون به پل بیرون نمی شد
(عطار ۱۳۳۹، صص ۶۷، ۷۴، ۷۸، ۲۲۳، ۳۵۹)

به پل بیرون بردن

این تعبیر هم در مختارنامه و الهی نامه به کار رفته است (عطار ۱۳۸۷، ص ۵۵۷، تعلیقات) هم در خسرونامه:

شد آتش در درون من پدیدار / به پل بیرون مبر این شیوه کردار
که از هر جا که برگویی سرودی / به پل با تو برد بیرون به رودی
(عطار ۱۳۳۹، صص ۲۰۴، ۲۴۷؛ اشرف زاده ۱۳۷۴، ص ۱۰۶)

به پهلو رفتن / به پهلو گشتن

عطار برای بیان حالت مستی تعبیر «ره به پهلو رفتن» را به کار می برده است و قرعه را مشبّه به قرار می داده، چنان که در مصیبت نامه می بینیم:
تو مباح آخر چنان کز جرعه ای / ره به پهلو می روی چون قرعه ای
(عطار ۱۳۸۶، ص ۱۲۸)

او در دیوان نیز مشابه همین تعبیر را (چون قرعه بگشته ام به پهلویش) به کار برده است (عطار ۱۳۸۶، ص ۱۲۸، ۴۹۶، تعلیقات). تشبیه مورد نظر در خسرونامه نیز دیده می شود:
به فال نیک بهر نیم جرعه / به پهلو گشته مستان همچو قرعه
(عطار ۱۳۳۹، ص ۱۴۷؛ نیز نک اشرف زاده ۱۳۷۴، ص ۱۰۷)

«به پهلو گشتن» بدون تشبیه به قرعه نیز در خسرونامه شاهد دارد (اشرف زاده ۱۳۷۴، ص ۱۰۷).

بی سلامت

این صفت که آن را نوعی دشنام دانسته اند (عطار ۱۳۸۷، ص ۶۴۳، تعلیقات) در الهی نامه به کار رفته است:
دگر بودند مشتی بی سلامت / که می کردند در عشقم ملامت
(همان، ص ۲۹۰).

در خسرونامه نیز کاربرد آن دیده می شود:

برآمد تندبادی بی سلامت / جهان پرشور شد همچون بی قیامت
(عطار ۱۳۳۹، ص ۳۷۹)

پنبه کردن

این فعل مرگب به معنای پریشان ساختن و پراکنده کردن در آثار عطار به کار رفته است (عطار ۱۳۸۷، ص ۶۷۱، تعلیقات؛ عطار ۱۳۹۲، ص ۳۸۳، تعلیقات؛ نیز نک اشرف زاده ۱۳۷۴، ص ۱۵۳)؛ از جمله

در خسرونامه:

درآمد همچو مرغی سوی دنبه / به چربی دایه را می کرد پنبه
چو مویم پنبه شد در پنبه کردن / مرا پنبه مکن در دنبه خوردن
(عطار ۱۳۳۹، ص ۱۲۰)

پهلوی تهی کردن

این تعبیر جدا از دیوان و منطق الطیر (عطار ۱۳۸۴، ص ۵۵۶، تعلیقات)، در خسرونامه نیز به چشم می خورد:
همی بر پهلویش زد دایه ناگاه / که او پهلوی تهی می کرد از راه
(عطار ۱۳۳۹، ص ۲۵۰؛ اشرف زاده ۱۳۷۴، ص ۱۵۷)

پیشان

این واژه از واژه هایی است که در بحث فواید لغوی آثار عطار مورد توجه پژوهشگران بوده است (نفیسی ۱۳۲۰، ص ۱۳۷). بر شاهدهایی که از کاربرد آن در دیوان (نفیسی ۱۳۲۰، صص ۱۴۴-۱۴۵؛ عطار ۱۳۹۷، ص ۷۹، مقدمه)، منطق الطیر و مصیبت نامه و الهی نامه و اسرارنامه به دست داده اند (عطار ۱۳۸۴، صص ۶۴۳، ۶۷۹، تعلیقات؛ عطار ۱۳۸۶، ص ۵۴۶، تعلیقات؛ عطار ۱۳۸۷، ص ۶۰۵، تعلیقات؛ عطار ۱۳۹۲، صص ۲۴۸-۲۴۹، تعلیقات)، چند شاهد از کتاب خسرونامه را نیز باید افزود:
درآمد بیک الهامی ز پیشانش / سخن گفت از زبان وحی در جانش
ازان یک وادیش پیشان ندارد / که حرص آدمی پایان ندارد
نه از اول بود پیشان پدیدش / نه در آخر بود پایان پدیدش
(عطار ۱۳۳۹، صص ۱۶، ۴۷، ۳۸۹؛ اشرف زاده ۱۳۷۴، صص ۱۶۲-۱۶۳)

جان بر میان داشتن / جان بر میان بودن

این کنایه افزون بر مختارنامه و منطق الطیر (عطار ۱۳۸۴، صص ۴۷۳، ۴۹۴، ۴۹۷، تعلیقات) در خسرونامه نیز آمده است:

جواهرنامه من بر زبان داشت / ز شرح القلب من جان بر میان داشت
کمین بر انس و جان زلفش چنان داشت / که هر موییش جانی بر میان داشت
منم جان بر میان چون بی قراری / گرفته از همه عالم کناری
جهان جادوستان از چشم مست / فلک جان بر میان جادوپرست
(عطار ۱۳۳۹، صص ۳۰، ۵۴، ۱۵۴، ۳۵۱)

جهان فروختن

از تعبیرهای کنایی پرکاربرد در آثار عطار است که شاهدهای آن را در منطق الطیر و اسرارنامه و دیوان و مختارنامه نشان داده‌اند:
بر تو بر جانم جهان بفروختم / کیسه بین کز عشق تو بردوختم
(عطار ۱۳۸۴، ص ۵۶۷، تعلیقات؛ عطار ۱۳۹۲، ص ۳۳۴، تعلیقات؛ نیز نک اشرف‌زاده ۱۳۷۴، ص ۲۰۵).

این تعبیر در خسرونامه نیز چند بار به کار رفته است:
گهی مهرش جهان بفروخت بر ماه / گهی مه نیز رویی دوخت بر ماه
ز کس نخرید دم وز مهر آن شاه / جهان بفروخت زیر پرده چون ماه
(عطار ۱۳۳۹، صص ۶۴، ۱۴۲)

بیت زیر با بیت نقل شده از منطق الطیر همانندی بسیاری دارد:
ز عشقت کیسه‌ای بردوختم من / که بر جانت جهان بفروختم من
(همان، ص ۳۰۴)

تعبیر «عالم فروختن» نیز از همین مقوله است:
اگر بفروختی عالم سزیدی / بر آن کس کو از او بوسی خریدی
(همان، ص ۲۴۶)

جهانی خلق

از کاربردهایی است که جزو مشخصات سبک شخصی عطار دانسته شده است و در اغلب آثار او دیده می‌شود (عطار ۱۳۸۴، ص ۴۷۹، تعلیقات؛ عطار ۱۳۸۶، ص ۵۴۵، تعلیقات؛ عطار ۱۳۸۷، صص ۵۴۱، ۶۱۶، تعلیقات؛ عطار ۱۳۹۲، ص ۲۵۳، تعلیقات)؛ از جمله در خسرونامه:
از آن شادی به عشرت رای کردند / جهانی خلق شهرآرای کردند
مرا از خان و مان آواره کردی / جهانی خلق را بیچاره کردی
جهانی خلق را یکرنگ گردان / جهان بر کورچشمان تنگ گردان
(عطار ۱۳۳۹، صص ۱۴۷، ۱۹۸، ۲۵۲)

چو دیگر روز صبح افتاد بر راه / جهانی خلق گرد آمد به درگاه
ز سوز دلبرش دل گشته بریان / جهانی خلق بر گل گشته گریان
جهانی خلق بین ناشاد مانده / همه از خویش در فریاد مانده
(همان، صص ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۹۵)

چندی

چندی به اضافه یای نکره بارها در آثار عطار به کار رفته است (عطار ۱۳۹۲، صص ۳۵۴-۳۵۵، تعلیقات)؛ از جمله در خسرونامه:

که گر او با تو چندی نبودی / تو را جان و دل و دینی نبود
الای دایه چندی چه بودت / مگر در راه دیوی در بودت
چو چندی بلات از پیش و پس هست / عجب نبود اگر مرگت کند پست
(عطار ۱۳۳۹، صص ۶، ۹۶، ۳۸۵)

چراست ای دایه چندی قرارت / که خونین شد دلم در انتظارت
(همان، ص ۹۶)

چه گر

عطار این تعبیر را به جای اگر چه بارها به کار برده است (عطار ۱۳۸۷، صص ۵۲۲، ۵۲۷، تعلیقات؛ عطار ۱۳۹۲، ص ۲۵۶)، از جمله در خسرونامه:

چه گر از قصه گفتن عار داری / ولیکن عالمی اسرار داری
چه گر بودش مراد و شادکامی / نبودش هیچ فرزند گرامی
چه گر یک درد بی دردی نخوردی / از این ره کوفتن گردی نخوردی
چه گر از عنکبوتی هیچ ناید / هم آخر پرده داری را بشاید
(عطار ۱۳۳۹، صص ۳۱، ۳۶، ۱۰۰، ۱۱۴)

چه گر آتش زبی جفتی بمیرد / بسوزد هر که با او جفت گیرد
چه گر خاکم نگردد گرد آخر / پدر نیسنددم در درد آخر
(همان، ص ۱۳۱)

چو مرجانی تو از دریا برآیی / چه گر از راه چشم ما برآیی
چه گر چندان که پیوندم به هم در / همی دور از تو ماندم من به غم در
چه گر از گل دلی پرسوز دارم / چرا دل بر جهان افروز دارم
چه گر از لاغری بی بیخ و بن بود / ولیکن لعبتی شیرین سخن بود
(همان، صص ۱۶۳، ۱۶۴، ۲۰۲، ۲۴۹)

چه گر شاهی به قال و قبل بودم / به چشم گل چو عزرائیل بودم
چه گر من کس نیم آن پیشگه را / ندارم طاقت این ننگ شه را
چه گر خوش بود از خسرو جهانی / نبود آن غم زده دل خوش زمانی

چه گر خادم بیاید نامساعد / نمی‌کرد اعتماد آن سیم ساعد
(عطار ۱۳۳۹، صص ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۹۸، ۳۲۷)

چه گر شاپور زخمی خورد تن زد / که گل بی او بسی بر خویشتن زد
چه گر بسیار فتح سیم و زر داشت / اگر بودی دگر رای دگر داشت
چه گر مرغی دل آرام اوفتادی / بسی بگری که در دام اوفتادی
چه گر خسرو نهان شد زیر کافور / ولیکن بد تن سیمینش پرنور
(همان، صص ۳۵۱، ۳۶۱، ۳۷۷، ۳۸۱)

حمزه و وحشی

حمزه به معنای سبزه‌ای است ترش مزه که با آن آش می‌پخته‌اند. این واژه از آن جا که با نام عمومی پیامبر اسلام که بر دست فردی به نام وحشی کشته شد هم آواست دست‌مایه تناسب‌سازی‌های عطار قرار گرفته است:

منم وحشی صفت در گوشه بی کس / ز عالم کاسه‌ای حمزه مرا بس
چو این وحشی ز حمزه بی‌قرار است / مرا با حمزه و وحشی چه کار است
(عطار ۱۳۸۷، ص ۳۹۸؛ نیز ص ۷۱۶، تعلیقات).

در خسرونامه نیز همین تناسب‌سازی دیده می‌شود که البته در متن چاپی از قلم افتاده است:
تو وحشی طبع تا کی همچو گویی / شوی سرگشته ار حمزه بجویی
(عطار ۶۹۶ ق، گ ۳۰ پ).

خوشی

خوش به اضافه یای نکره به صورت قیدی در الهی‌نامه و اسرارنامه و مصیبت‌نامه و منطق الطیر بارها به کار رفته است و تعداد شواهدش را بیرون از حد شمرده‌اند (عطار ۱۳۸۴، صص ۵۳۸، ۶۲۱، تعلیقات؛ عطار ۱۳۸۶، ص ۶۰۰؛ عطار ۱۳۸۷، صص ۵۴۱-۵۴۲، ۵۶۹، ۵۷۶-۵۷۷، تعلیقات). این کاربرد ویژه در خسرونامه نیز پرسامد است:

درآمد پشه‌ای از لاف سرمست / خوشی بر فرق کوه قاف بنشست
شبی خوش‌تر ز نوروز بهاری / خوشی می‌تافت مهتابی به زاری
خوشی در سلک کش درّ سخن را / به معنی نوکن این جان کهن را
زد دل سرودی زار می‌گفت / خوشی با دل به هم اسرار می‌گفت
(عطار ۱۳۳۹، صص ۵، ۳۰، ۳۱، ۱۰۴)

خوشی می‌باز عشقی در نهان تو / مکن دل ناخوش از کار جهان تو

برو دریاب امروزی که داری / خوشی می ساز با سوزی که داری
کسی کان پیر را در بر گرفتی / خوشی آن پیر زاری درگرفتی
(همان، صص ۲۴۲، ۲۴۸، ۲۰۲)

خوشی امروز خور فردا چه جویی / دمی در سوز شو چندین چه پویی
(عطار ۶۹۶ ق، گ ۱۴۷؛ قس عطار ۱۳۳۹، ص ۲۴۳)

به میزانش کشم وانگه به درخواست / خوشی در پرده خود بینمش راست
خوشی امروز می خور تا توانی / که فردا را کسی نکند ضمائی
تو چون کشتی خوشی خود را ببازی / اگر گل باشد و گرنه چه سازی
خوشی با من به هم بنشین شب و روز / که تو هم دلبری من هم دل افروز
(عطار ۱۳۳۹، صص ۲۵۳، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۱۶)

خوشی برخیزی من از سر جان / ولیکن نیست بی خسرو سر آن
نمی آسود از زاری و ناله / خوشی بر لاله می یارید ژاله
خوشی نظاره این داستان کن / تماشای گل این بوستان کن
(همان، صص ۳۲۰، ۳۲۵، ۳۹۳)

در پیش کردن

این عبارت فعلی در آثار عطار چندین شاهد دارد (عطار ۱۳۸۴، ص ۵۸۲، تعلیقات؛ اشرف زاده ۱۳۷۴، ص ۲۶۱)، از جمله در خسرونامه:

اگر جان است بیش اندیش درد است / وگر دل سیل خون در پیش کردست
محالی در دماغ خویش کردی / مرا چون خونیان در پیش کردی
چه سود از افعی ای در پیش کرده / که بود آن شوم کار خویش کرده
(عطار ۱۳۳۹، صص ۵۹، ۱۷۹، ۳۷۹)

دل برخاستن

این تعبیر در آثار عطار به فراوانی دیده می شود (عطار ۱۳۸۴، ص ۵۹۹، تعلیقات؛ عطار ۱۳۸۷، ص ۶۴۳، تعلیقات)، از جمله در خسرونامه:

چو مرگ آمد دلش برخاست از درد / که شد خورشید عمرش ناگهان زرد
دلش در آرزوی چینه برخاست / چو مرغ از چارچوب سینه برخاست
نشسته بود گل رخ دیده ها تر / دلی برخاسته دو چشم بر در
جهان بی او چگونه بینم آخر / دلم برخاست چون بنشینم آخر
(عطار ۱۳۳۹، صص ۴۸، ۷۲، ۹۶، ۱۰۶)

نشسته مشک کنده ماه خسته / دلش برخاسته بگشاده بسته
ز غم برخاسته دل در بر او / نشسته برف پیری بر سر او
دلش برخاست چشمش سیل انگیخت / عرق بر وی نشست و شیر می ریخت
درون خانه‌ای شد شاه سرمست / دلی برخاسته در نوحه بنشست
(همان، صص ۱۲۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۷۸)

چو برخاست از نشست مسند آن ماه / دل خلوت نشین برخاست از راه
بگفت این و سماع فرد درخواست / ز بی خویشی دلش از درد برخاست
ز یک یک رگ غریو از چنگ برخاست / دل پرتک به صد فوسنگ برخاست
(همان، صص ۲۳۴، ۲۴۱، ۲۴۴)

که را برگویم این کارم که افتاد / دلم برخاست زین بارم که افتاد
از آن گوهر دل آن قوم برخاست / که هر یک را هوای آن گهر خاست
دل مسکین من مدهوش برخاست / ز سوز من ز دریا جوش برخاست
(عطار ۱۳۳۹، صص ۲۸۱، ۲۹۰، ۲۹۴)

دلش از عشق آن دل خواه برخاست / به قصد وصل او ناگاه برخاست
دلش چون چنگ از بر تنگ برخاست / نهاد او برگنه چون چنگ ره راست
(همان، ص ۳۰۶)

ولیکن دل چنین کز عشق برخاست / نیاید عشق با نام نکوراست
(همان، ص ۳۱۶)

دل پرداختن

این تعبیر جز در الهی‌نامه، اسرارنامه، مصیبت‌نامه و منطق الطیر (عطار ۱۳۸۴، ص ۵۳۷، تعلیقات؛ اشرف‌زاده ۱۳۷۴، ص ۳۰۱) در خسرونامه نیز دیده می‌شود:
وگر هادی نگردم دل پرداز / بز دست و به پیش بازم انداز
کنون ای دایه دل پرداختم من / تو را دربان این در ساختم من
(عطار ۱۳۳۹، صص ۷۳، ۸۱؛ اشرف‌زاده ۱۳۷۴، ص ۳۰۱)

رُت

این صفت نادر به معنای لُخت و ناب و خالص افزون بر اسرارنامه (عطار ۱۳۹۲، ص ۴۶۱) و منطق الطیر (عطار ۱۳۸۴، صص ۵۹۵-۵۹۶، تعلیقات)، در خسرونامه نیز به کار رفته است:

سرا و کاخ‌ها با خاک هموار / زمینی زُت نه در مانده نه دیوار
(عطار ۱۳۳۹، ص ۱۴۹)

رَد فلک

در مصیبت‌نامه این ترکیب اضافی به معنای کسی که از نظر آسمان و آسمانیان مردود و ناپسندیده است به کار رفته است:

کآخر اینجا خورده شد نان و نمک / گر بد اندیشی شوی رَد فلک
(عطار ۱۳۸۶، ص ۳۹۱)

مصحح متن در تأیید این کاربرد، ترکیبی نزدیک به آن را (رَد جهان) در همین منظومه یافته است (عطار ۱۳۸۶، ص ۷۱۶، تعلیقات). برای یافتن شاهدی از عین این تعبیر باید به خسرونامه رجوع کنیم:

چو آن سگ بی شکی رَد فلک بود / کجا داند حق نان و نمک زود
(عطار ۱۳۳۹، ص ۳۵۲)

رسیدن

این فعل در معنای تمام شدن در آثار عطار بارها به کار رفته است (عطار ۱۳۸۴، صص ۵۶۹-۵۷۰، ۷۶۰، تعلیقات؛ عطار ۱۳۹۲، ص ۲۵۴)؛ از جمله در خسرونامه:

چو از هم صبرشان برسید حالی / جوانی بود و عشق و جای خالی
(عطار ۱۳۳۹، ص ۱۹۳؛ در اصل: برسید حالی)

شبی چون دوده در گیتی دمیده / چراغ روز را روغن رسیده
(همان، ص ۳۴۵)

رگ نهادن

این تعبیر در آثار عطار چندین بار به کار رفته است (عطار ۱۳۸۷، ص ۶۵۷، تعلیقات)؛ از جمله در خسرونامه:

زمانی استخوان آورد سگ را / زمانی با سگان بنهاد رگ را
چو کوباز است با تو چرخ گردان / بنه رگ راست گردن را چو مردان
(عطار ۱۳۳۹، صص ۱۸۴، ۳۸۴؛ نیز نک اشرف‌زاده ۱۳۷۴، ص ۳۳۹)

زبور پارسی

این تعبیر افزون بر مصیبت‌نامه و دیوان (اشرف‌زاده ۱۳۷۴، ص ۳۵۶؛ عطار ۱۳۸۶، ص ۷۶۱،

تعلیقات)، در خسرونامه نیز دیده می‌شود:

برون گیر از سخن راز کهن را / زبور پارسی خوان این سخن را
(عطار ۱۳۳۹، ص ۳۹۳؛ نیز نک اشرف زاده ۱۳۷۴، ص ۳۵۶)

البته مصحح مصیبت‌نامه پس از نسبت دادن این بیت به «صاحب خسرونامه منحول»، این نکته را مطرح می‌کند که این بیت می‌تواند سروده عطار باشد و از آخر الهی‌نامه به آخر خسرونامه نقل شده باشد (عطار ۱۳۸۶، ص ۷۶۱، تعلیقات). اما برای سخن خود سندی نمی‌دهد.

ز سر در

این ترکیب که به معنای «از نو» و «دوباره» در برخی از آثار عطار به کار رفته است (عطار ۱۳۸۴، ص ۶۷۲، تعلیقات؛ عطار ۱۳۸۷، صص ۵۱۳، ۶۷۴، تعلیقات؛ اشرف زاده ۱۳۷۴، ص ۳۶۱) در خسرونامه بسامد بالایی دارد:

ز سر در، جلوه ده نوع سخن را / که در رشک افگنی چرخ کهن را
چو یک چندی برآمد چرخ جانباز / ز سر در بازی ای نو کرد آغاز
ز سر در، عهد خسرو تازه کردند / وفاداری بی اندازه کردند
ز دست دل بلایی پیشم آمد / ز سر در، پیش پای پیشم آمد
(عطار ۱۳۳۹، صص ۱۰۸، ۱۳۸، ۱۷۷، ۱۹۰)

ز سر در تازه گردانیم عهدی / برآمیزیم با هم شیر و شهدی
(همان، ص ۱۹۲)

دگر ره چون برم در برگرفتی / ز سر در کار خود از سر گرفتی
سرم بار دگر زیر بغل گیر / ز سر در باز پایم در وحل گیر
(همان، ص ۱۹۴)

چو سرگردان شدم چون چرخ گردان / ز سر در باز در پایم مگردان
به غارت درفگندی خان و مانم / کنون کردی ز سر در قصد جانم
ز سر در مجلسی نو ساز کردند / همه ساز طرب آغاز کردند
(همان، صص ۱۹۵، ۱۹۸)

جهان افروز چون با خویش آمد / ز سر در اشک چشمش پیش آمد
به دل گفتا ندانم کین چه جایست / ز سر در این چه دوران بلايست
(همان، صص ۲۴۶، ۳۰۳)

سارخک

این واژه در معنای پشه از واژه های گونه شرقی زبان فارسی است و چندین بار در آثار عطار به کار رفته است (عطار ۱۳۸۴، ص ۶۰۴، تعلیقات؛ عطار ۱۳۸۶، ص ۶۰۷، عطار ۱۳۸۷، ص ۶۱۱، تعلیقات؛ عطار ۱۳۹۲، ص ۴۲۰، تعلیقات؛ نفیسی ۱۳۲۰، ص ۱۳۹؛ عطار ۱۳۹۷، ص ۸۲، مقدمه)، از جمله در این بیت خسرونامه:

اگر آگاه بودی کو از آن کار / چو سارخکی فرو مردی از آن بار
(عطار ۶۹۶ ق، گ ۲۳۰، قس عطار ۱۳۳۹، ص ۳۹۲، متن و پانویشت).

سرپابرهنه (سر و پا برهنه)

این ترکیب افزون بر دیوان (عطار ۱۳۹۷، ص ۹۰، مقدمه) و مصیبت نامه و منطق الطیر (عطار ۱۳۸۴، صص ۴۷۲، ۶۷۶، تعلیقات) در خسرونامه نیز دیده می شود:
به منظر بر روی سرپابرهنه / بگو راست و مخوان تاریخ کهنه
(عطار ۱۳۳۹، ص ۷۶)

سربی

این واژه را افزون بر دیوان و منطق الطیر و اسرارنامه (عطار ۱۳۹۰، صص ۴۰۱-۴۰۲؛ عطار ۱۳۹۲، صص ۶۸، ۴۵۱، تعلیقات؛ اشرف زاده ۱۳۷۴، ص ۳۹۵) در خسرونامه نیز می بینیم:
فتاده می میان رگ به تگ در / ز می خون کرده سربی گم به رگ در
به ترک نام و ننگ و نیک و بد گیر / مده سربی ز دست و راه خود گیر
(عطار ۱۳۳۹، صص ۱۴۷، ۳۶۴؛ نیز نک اشرف زاده ۱۳۷۴، ص ۳۹۵)

سرموی

این لغت به سکون «ر» جدا از منطق الطیر (اشرف زاده ۱۳۷۴، ص ۶۵۴) و اسرارنامه (عطار ۱۳۹۲، ص ۲۵۵، تعلیقات)، در خسرونامه نیز به کار رفته است:
میان خاک و خون بر روی مانده / وزو تا مرگ یک سر موی مانده
(عطار ۶۹۶ ق، گ ۴۱ ر).

شهرآرای

این واژه که کاربرد آن را در مصیبت نامه و مختارنامه و الهی نامه و منطق الطیر نشان داده اند و آن را در آثار عطار پریسامد دانسته اند (عطار ۱۳۸۴، ص ۶۵۷، تعلیقات؛ عطار ۱۳۸۷، ص ۵۱۹، تعلیقات؛ نفیسی ۱۳۲۰، ص ۱۳۹) در خسرونامه نیز شاهد دارد:
قبا از بر چو گل در پای کرده / خطش بر ماه شهرآرای کرده

از آن شادی به عشرت رای کردند / جهانی خلق شهرآرای کردند
ز شهرآرای چون بگذشت یک ماه / به سوی باغ شد یک ماه آن شاه
شکریاشان به شادی رای کردند / به شکر شاه شهرآرای کردند
(عطار ۱۳۳۹، صص ۵۶، ۱۴۷، ۲۳۱، ۲۹۸)

تو را در خانه خود جای سازم / ز رویت خانه شهرآرای سازم
ز بهر شاه شهرآرای سازد / جهان را خلد جان افزای سازند
(همان، صص ۴۱، ۲۲۹؛ نیز نک اشرف‌زاده ۱۳۷۴، ص ۴۴۲)

طاس و مور

ارتباط طاس و مور که شاهد‌های آن را در دیوان (عطار ۱۳۹۷، ص ۵۷، مقدمه) منطق الطیر و مصیبت‌نامه نشان داده‌اند (عطار ۱۳۸۶، ص ۴۸۵، تعلیقات)، در دو بیت زیر از خسرونامه نیز دیده می‌شود:

چو موری پرفگنده پای کنده / نگوئساری به طاسی درفگنده
اگر در عافیت ای مور در طاس / به شب آری تو قدر روز بشناس
(عطار ۱۳۳۹، صص ۵۸، ۳۹۵؛ نیز نک اشرف‌زاده ۱۳۷۴، ص ۵۹۴)

علم زدن

این فعل مرکب را در اغلب آثار عطار از جمله منطق الطیر می‌بینیم (عطار ۱۳۸۴، ص ۴۸۴، تعلیقات؛ اشرف‌زاده ۱۳۷۴، ص ۴۷۹). در خسرونامه نیز بارها بدان برمی‌خوریم:

چو آتش گرم در راهش قدم زد / فرو کرد آب رویش تا علم زد
چو نور او علم زد از رهی دور / دو عالم خورد با هم کوس از آن نور
به آخر نور آن حضرت علم زد / محمّد محو شد آن‌گاه دم زد
چو رایم در اسد آمد علم زد / اسد شیر علم شد تا که دم زد
(عطار ۱۳۳۹، صص ۲، ۱۶، ۱۷، ۳۷)

چو هر مز لوح بگرفت و قلم زد / ز نور علم جان او علم زد
چو جان در آستینش شد دل‌ویز / علم زد عشق او چون آتش تیز
همه شب هم در این بودند تا روز / که برگردون علم زد عالم افروز
چو طاوس عروس خضر خضرا / علم زد بر سر این چتر مینا
(همان، صص ۵۱، ۶۰، ۲۲۶، ۲۳۶)

چو طاوس مرضع بال گردون / علم زد با هزاران جلوه بیرون

چو خود بر لوح زنگاری قلم زد / سپر بود و ز تیغ خود علم زد
چئو صبح آتشین از کوه دم زد / رخ خورشید از آتش علم زد
چو صبح پرده دراز پرده دم زد / عروس عالم غیبی علم زد
به آخر چون علم زد شمع انجم / به گردون شد خروش از جمع مردم
(همان، صص ۲۵۴، ۲۷۱، ۳۰۷، ۳۱۷، ۳۵۸)

فغان دربیستن

این تعبیر را جز در دیوان و اسرارنامه و الهی نامه (عطار ۱۳۸۷، صص ۵۱۳-۵۱۴، ۵۶۴، تعلیقات؛ عطار ۱۳۹۲، صص ۲۶۶، تعلیقات؛ اشرف زاده ۱۳۷۴، صص ۴۹۹)، در خسرونامه نیز می توان دید:
فغان دربست گل کای شب زمانی / دری بگشای و بازم خر به جانی
فغان دربست و در فریاد آمد / فلک را خود از آن کی یاد آمد
(عطار ۱۳۳۹، صص ۸۸، ۳۴۴)

لوش

این واژه بر خلاف آنچه در خراسان امروز (بر وزن گوش و نوش) متداول است، در زبان عطار با حرکت واو تلفظ می شده است، یعنی به صورت لوش (بر وزن خُمش). شاهد های این تلفظ در آثار چاپ شده عطار اغلب دگرگشته شده است و به صورت های دیگری آمده. برخی از دگرگشتگی ها با حفظ نویسیش لوش و تغییر دیگر اجزای بیت رخ داده است:

آفتاب از شوق تو رفته ز هوش / هر شبی در روی می مالیده لوش
(عطار ۱۳۸۴، صص ۲۳۶)

اگر خورشید گویم با رخی زرد / شود در لوش هر شب هم بدین درد
(عطار ۱۳۹۲، صص ۱۷۳)

اما برخی از دگرگشتگی ها با تبدیل لوش به لژن یا لوشن (تصحیح قیاسی) صورت پذیرفته است:
چون همی شد غرقه فرعون آن زمان / از لژن پر کرد جبریلش دهان
(عطار ۱۳۸۶، صص ۱۳۰)

در سه ظلمت نطفه ای نه دل نه دین / از لوشن شد جمع وز ماء مهین
(همان، صص ۱۶۰)

آفتابی را که خواهد شد سیاه / وز غروبش بر لوشن دادند راه
(همان، صص ۲۵۴)

هر نفس صد گوهر ارزنده بود / لیک از ما در لوشن افکنده بود
(همان، ص ۴۱۲)

در ویراست نورانی وصال صورت درست دو بیت از شاهدهای مصیبت‌نامه دیده می‌شود:
در سه ظلمت نطفه نه دل نه دین / از لوش شد جمع وز ماء مهین
آفتابی را که خواهد شد سیاه / وز غروبش بر لوش دادند راه
(عطار ۱۳۶۴، صص ۵۷، ۱۶۰؛ نیز نک اشرف‌زاده ۱۳۷۴، ص ۵۷۵)

صورت درست بیت منطق الطیر و اسرارنامه هم چنین است:
آفتاب از شوق تورفته ز هُش / هر شیبی در روی می مالد لوش
(با توجه نسخه‌بدل‌های چاپ عابدی و پورنامداریان، عطار ۱۳۹۰، ص ۵۲۷)

اگر خورشید گویم با رخی زرد / فروشد در لوش هر شب بدین درد
(با توجه به نسخه‌بدل‌های ویراست شفیع کدکنی، عطار ۱۳۹۲، ص ۴۱۰).

نسخه‌بدل‌های ویراست شفیع کدکنی از مصیبت‌نامه نیز بر آنچه گفته شد گواه است (عطار ۱۳۸۶،
ص ۴۹۸).

در خسرونامه نیز آنچه گفته شد به روشنی تأیید می‌شود:

شدند آن نازنینان طرازی / برهنه‌تن ز بهر آب بازی
لوش را در گل سیراب بستند / چو آتش در میان آب جستند
عجب این بود کان چندان دل افروز / به گل خورشید اندودند آن روز...
یکی را ماه در زیر لوش بود / یکی در گوشه‌ای رفته ز هُش بود
(عطار ۶۹۶ ق، گ ۱۲۹ پ).

قافیه‌بندی بیت آخر همان است که در چاپ‌های منطق الطیر به صورت نادرست هوش و لوش آمده.

مُلک

این واژه به معنای نوعی از عدس، یا دانه‌ای بزرگ‌تر از ماش (نفیسی ۱۳۲۰، ص ۱۴۰) در اسرارنامه و
منطق الطیر و الهی‌نامه به کار رفته است (عطار ۱۳۹۲، صص ۴۴۴، تعلیقات؛ اشرف‌زاده ۱۳۷۴،
صص ۵۹۲-۵۹۳) و از آن جا که با واژه عربی مُلک هم‌آوا است دست‌مایه تناسب‌سازی‌های لفظی و
معنایی قرار گرفته:

ملک مطلب گر نخوردی مغز خر / ملک گاوآن را دهند ای بی‌خبر
که من ملک از برای خویش جوشم / به ملک ملک خود کی می‌فروشم

نیم ملک تو را هرگز خریدار / که ملک من به از ملک تو صد بار...
چو جوجو در حساب است ای توانگر / ز ملک زال ملکی نیست برتر...
به مشتی ملک پر کردن شکم را / جوی انگاشتن ملک و حشم را
(عطار ۱۳۸۷، صص ۳۰۶؛ نیز ص ۶۵۲، تعلیقات)

کاربرد مورد نظر در خسرونامه نیز نمونه دارد:

اگرچه بود ملک دو جهانش / نمی ارزید ملکی یک زمانش
(عطار ۱۳۳۹، ص ۲۱، اصل: ملکی در میانش، اصلاح بر پایه نسخه پاریس)

با توجه به بیت بالا، می توانیم ایهام تناسبی که در بیت زیر میان کلمه عربی مُلک و کلمه فارسی جو
برقرار شده است را دریابیم:
چو ابراهیم ادهم ملک بگذاشت / که چون سبتی خلافت یک جو انگاشت
(عطار ۶۹۶ ق، گ ۱۹ پ)

نگاهی

خوانش این واژه را از چگونگی قافیه شدنش در الهی نامه درمی یابیم (عیدگاه ۱۳۹۹، صص ۵۸۳،
۵۸۷). نبود یای نکره در هم قافیگیِ نگاهی باعث می شود که نتوانیم آن را نگاه به اضافه یای نکره
بدانیم:

به گیری گر مرا بودی نگاهی / نبودی حکمم از مه تا به ماهی
به سوی آسمان کردی نگاهی / چنین گفتمی به درد دل کالاهی
(عطار ۱۳۸۷، صص ۲۱۵، ۲۴۴).

این کاربرد خاص در خسرونامه نیز دیده می شود:

در این آمدشد خود کن نگاهی / که تا چندان بیفزایی بکاهی
نکردی هیچ سوی او نگاهی / که می ننگ آمدش زین پادشاهی
(عطار ۱۳۹۹، صص ۲۲۷، ۳۲۵)

در آن گاهی که بودی باغبانی / نبودت پادشاهی بر جهانی
به من آن گه نمی کردی نگاهی / نگاهی چون کنی در پادشاهی
(همان، ص ۱۹۱)

این کاربرد قابل مقایسه است با هیچی به جای هیچ (بنگرید به مدخل هیچی در دنباله همین مقاله).
بنابراین در شاهدهایی چون بیت زیر می توان قافیه را بدون یای نکره خواند و نگاهی و پگاهی را دارای
یای معروف دانست:

بر گل رفت خسرو از پگاهی / که در گل از پگاهی به نگاهی
(همان، ص ۱۸۹)

هادی

کاربرد این واژه را به معنای دست آموز و آموخته جدا از مختارنامه، اسرارنامه و منطق الطیر (عطار ۱۳۸۴، ص ۴۶۵، تعلیقات؛ عطار ۱۳۹۲، ص ۳۰۱، تعلیقات؛ اشرف زاده ۱۳۷۴، ص ۶۳۹) در خسرونامه نیز می توان دید:

از آن بر بام داشت آن مرغ امید / که تا هادی شود در پیش خورشید
(عطار ۱۳۳۹، ص ۷۲؛ اشرف زاده ۱۳۷۴، ص ۶۳۹)

مرا بر چینۀ خود آشنا کن / چو هادی گردم از دستم رها کن
وگر هادی نگردم دل بپرداز / بزین دست و به پیش بازم انداز
(همان، ص ۷۳؛ اشرف زاده ۱۳۷۴، ص ۶۳۹)

چو هادی گشته ای بگذار خانه / چه خاشه می کشی بر آشیانه
(همان، ص ۸۶)

هیچی

عطار بارها هیچی را در حالت قیدی به جای هیچ به کار برده است:

که تا ننهد ز سر آن پیچ پیچی / نیابد راه در سوراخ هیچی
به مرگت هم نپرسد از تو هیچی / تو خوش می باش حالی چند پیچی
به چرخ چنبری ره نیست هیچی / به خود بر چون رسن تا چند پیچی
(عطار ۱۳۸۷، صص ۲۲۴، ۲۴۳، ۳۲۹)

چو بر خاک افتد ار عمری بپیچی / نیابی جز سفالی چند هیچی
(عطار ۱۳۹۲، ص ۱۵۷)

در خسرونامه نیز این کاربرد دیده می شود:

برو بر خود ببند این در چه پیچی / که نگشاید ز من جز بوسه هیچی
(عطار ۱۳۳۹، ص ۱۹۴)

یک یک

عطار یک یک را به کلمه بعدی مضاف نمی کند بل که این واژه را همچون صفتی برای کلمه بعدی که

همیشه مفرد است به کار می برد. این کاربرد در آثار او بسامد بالایی دارد (عطار ۱۳۸۴، صص ۴۹۱، ۶۲۲، ۶۶۱، ۷۱۲، ۷۱۶، تعلیقات؛ عطار ۱۳۸۶، صص ۵۹۱، ۵۹۴، تعلیقات؛ عطار ۱۳۸۷، ص ۵۲۰، تعلیقات؛ عطار ۱۳۹۲، صص ۲۶۲، ۳۴۶، تعلیقات)، از جمله در خسرونامه:

هزاران زه سزد یک یک زبان را / اگر تو می بری این دو کمان را
از آن یک یک ورق چون عاشق مست / صفات روی او خواند به صد دست
ز یک یک نقطه قرآن چنان بود / که نقطه نقطه چشمش خون فشان بود
ز مشک تازه یک یک موی شسته / بآب زندگانی روی شسته
(عطار ۱۳۳۹، صص ۱۷، ۱۹، ۲۳، ۳۹)،

برون کردم از آنجا انتخابی / برآوردم ز یک یک فصل بابی
چو شاه آن چهره زیبای او دید / دل خود مست یک یک جای او دید
چو من درّی که گر دریا زند جوش / کنم یک یک دُرش را حلقه در گوش
سخن در وقت خاموشی چنان داشت / که یک یک موی او گویی زبان داشت
(همان، صص ۳۳، ۳۹، ۶۱، ۱۱۰)

مباش آخر بدین باریک ریزی / که یک یک نخ چنین بر من نویسی
چو زنجیر سخن در هم فتادست / ز یک یک حلقه در در هم گشادست
ز کار خویشتن حیران بمانده / ز یک یک مژه صد طوفان برانده
به دل می گفت ای دل چندم از تو / که در بند است یک یک بندم از تو
(همان، صص ۱۲۱، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۹)

ز یک یک مژه چندان اشک بام / که باران را از آن در رشک آرم
اگر او هر مز آشفته بودی / به یک یک موی رمزی گفته بودی
خود آن شب گویا شب ماند بر جای / شدش یک یک ستاره بند بر پای
ز یک یک موی تو صد صد نشانی / توان دادن که تو صاحب قرانی
(عطار ۱۳۳۹، صص ۱۸۵، ۱۸۹، ۲۱۱، ۲۱۹)

هزاران چتر ز زین نگو نسار / ز یک یک سوی می آمد پدیدار
ز یک یک دست می دورویه می شد / به شش سه چار دست انبویه می شد
ز یک یک شاخ بانگ چنگ برخاست / هزاران مرغ رنگارنگ برخاست
ز یک یک رگ غریب از چنگ برخاست / دل پرتک به صد فرسنگ برخاست
(همان، صص ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۹، ۲۴۴)

خزانه‌ش از قیاسی اندکی گیر / ز یک یک برگ هر شاخی یکی گیر
(عطار ۶۹۶ ق، گ ۱۵۶ پ)

به آخر گل چو حیرانی فروماند / ز یک یک مژه صد طوفان فروراند
کجا از مکر او فزخ خبر داشت / ز یک یک قصه پیشش پرده برداشت
کسی کو زلف آن شمع چگل دید / ز یک یک موی او راهی به دل دید
(عطار ۱۳۳۹، ص ۳۱۹، ۳۴۹، ۳۵۰)

چرا باشی ز عمری مانده در دام / که یک یک دم بباید مرد ناکام
زمین چندان که یک یک جای بینی / ز سر تا پای سر تا پای بینی
(همان، صص ۳۷۸، ۳۸۹)

نتیجه‌گیری

هم‌سانی‌های واژگانی مطرح شده به اندازه‌ای گوناگون و گسترده است که جز اصالت خسرونامه و انتساب آن به عطار نمی‌توان نتیجه‌ای از آن گرفت. توجه شود که هم‌سانی‌ها بسیار بیش از آن است که در مقاله حاضر بدان پرداخته شد. کوچک‌ترین و جزئی‌ترین رفتارهای زبانی عطار، درست همان گونه که در منطق الطیر و مصیبت‌نامه و الهی‌نامه و اسرارنامه و دیوان او می‌بینیم در خسرونامه نیز دیده می‌شود. اگر این کاربردهای زبانی خاص اما مشترک را با بسامدی که در خسرونامه دارند در نظر بگیریم و با آثار دیگران مقایسه کنیم، از سویی تفاوت سبک عطار را با دیگران به خوبی در خواهیم یافت و از دیگر سو اصالت خسرونامه مطمئن خواهیم شد. البته جز ویژگی‌های سبکی، سندهای کهن نیز درستی انتساب خسرونامه به عطار را نشان می‌دهد.^۳

منابع

- اشرف‌زاده، رضا، ۱۳۷۴: فرهنگ نوادر لغات و ترکیبات و تعبیرات، مشهد، نشر آستان قدس رضوی.
شفیعی کدکنی ۱۳۸۰: زبور پارسی، نگاهی به زندگی و غزل‌های عطار، تهران: آگه.
عطار، فریدالدین، ۶۹۶ ق: خسرونامه، نسخه کتابخانه ملی پاریس.^۴
عطار، فریدالدین، ۱۳۳۹: خسرونامه، به تصحیح و اهتمام احمد سهیلی خوانساری، تهران، انجمن آثار ملی.
عطار، فریدالدین، ۱۳۶۴: مصیبت‌نامه، به تصحیح نورانی وصال، تهران: کتاب‌فروشی زوار.
عطار، فریدالدین، ۱۳۸۴: منطق الطیر، به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، نشر سخن.

۳. در این زمینه بنگرید به دو مقاله زیر:

“an unexpected romance: reevaluating the authorship of the Khosrow-nāma”, Austin O'Malley, Al-Uşūr al-Wuṣṭā, 2019.

«انتساب خسرونامه در نگاه معاصران»، وحید عیدگاه طریقه‌ای، آینه پژوهش، شماره ۱۹۳، فروردین اردیبهشت ۱۴۰۱.

4. Bibliothèque nationale de France, 1434.

- عطار، فریدالدین، ۱۳۸۶: مصیبت‌نامه، به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، نشر سخن.
- عطار، فریدالدین، ۱۳۸۷: الهی‌نامه، به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، نشر سخن.
- عطار، فریدالدین، ۱۳۹۰: منطق الطیر، به تصحیح محمود عابدی و تقی پورنامداریان، تهران، انتشارات سمت.
- عطار، فریدالدین، ۱۳۹۲: اسرارنامه، به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، نشر سخن.
- عطار، فریدالدین، ۱۳۹۷: دیوان، به تصحیح مهدی مدائینی، مهران افشاری، با همکاری و نظارت علیرضا امامی، تهران، نشر چرخ.
- عیدگاه طریقه‌ای، وحید ۱۳۹۹. تلفظ در شعر کهن فارسی، تهران: انتشارات دکتر محمود افشار.
- مالمیر، تیمور، ۱۳۹۰: «بررسی سبکی خسرونامه برای تبیین صحت انتساب آن به عطار نیشابوری»، بهار ادب، صص ۲۰-۱.

نفیسی، سعید، ۱۳۲۰: جستجو در احوال و آثار فریدالدین عطار نیشابوری، تهران، کتاب‌فروشی و چاپ‌خانه اقبال.

Austin O'Malley, 2019 "an unexpected romance: reevaluating the authorship of the Khosrow-nāma", *Al- >Uṣūr al-Wuṣṭā*, 27, pp. 201- 232.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی